



صائب و انتقادهای اجتماعی او

لیلا هاشمیان

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا

فریبا رشیدی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۲۲ * تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۱۲

چکیده

موضوع سیاست و چگونگی اداره‌ی امور مردم و جامعه یکی از دغدغه‌های فکری شاعران و نویسندگان است و اهمیت این موضوع سبب شده تا در سروده‌ها و نوشته‌های خود به این موضوع بپردازند؛ چنان که سعدی در *گلستان* و *بوستان*، عنصرالمعالی در *قابوس نامه* و زین‌العابدین مراغه‌ای در *سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیگ گوشه* ای از سیاست حاکمان را در قالب رمان اجتماعی بیان کرده اند.

صائب تبریزی از بزرگترین سخن‌سرایان سبک هندی در قرن دهم هجری است. مضمون آفرینی‌های زیبای او در غزل، توجه ویژه‌ی او به مسائل اجتماعی و پیروی از طنز حافظ و سعدی، او را در ردیف یکی از چهره‌های بزرگ ادبی ایران قرار داده است. صائب با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی عصر خود نگاهی ویژه به سیاست و کشورداری دارد. او در هر باب، نقدهایی در پرده‌ی پند و اندرز برای کارگزاران حکومت دارد. در این مقاله

سعی شده است نمونه‌هایی از انتقادهای سیاسی و اجتماعی منعکس شده در اشعار صائب تبریزی ارائه شود.

واژه‌های کلیدی:

صائب تبریزی، انتقاد، اجتماع، عدالت، ظلم.

مقدمه

مسائل مرتبط با اجتماع، همواره یکی از موارد انعکاس یافته در آثار ادیبان کهن ایران زمین بوده است. با مطالعه‌ی بیشتر آثار شاعران و نویسندگان قدیمی، می‌توانیم به اوضاع اجتماعی و حتی سیاسی روزگار آنان پی ببریم. به طور قطع بسیاری از آثار ادبی فارسی حاصل تجربیات اجتماعی پدید آورندگان آنهاست. آثاری که زوایای هزارتوی فرهنگ ایرانی را به سان بافته‌ای خوش نقش و نگار به تصویر می‌کشد که هر تار و پود آن آمال و آرزوهای ایرانیان عصر خویش را دربردارد و علاوه بر نشان دادن ظرافت‌های بلاغی و هنری ادب آن دوره به خوبی منعکس کننده‌ی نظام اجتماعی و سیاسی و جهان‌بینی حاکم و دربردارنده‌ی تضادها و تفاوت‌های اجتماعی، طبقاتی و فرهنگی است.

هر اثر ادبی، خواسته یا ناخواسته از اجتماع تأثیر می‌پذیرد و بر محیط نیز تأثیر می‌گذارد. «بعضی از منتقدان در نقد آثار ادبی، مبانی اجتماعی را معتبر دانسته‌اند. تحقیق درباره‌ی نحوه‌ی ارتباط ادبیات با جامعه، موضوع نقادی این دسته از نقادان است. شک نیست که محیط ادبی از تأثیر محیط اجتماعی برکنار نتواند بود. افکار و عقاید و ذوق‌ها و اندیشه‌ها تابع احوال اجتماعی می‌باشند. در روش نقد اجتماعی، تأثیری که ادبیات در جامعه دارد و نیز تأثیری که جامعه در آثار ادبی دارد مورد مطالعه است.» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۲)

بی‌شک بزرگانی چون فردوسی، بیهقی، عنصرالمعالی، ناصر خسرو، مولوی، سعدی، صائب و بسیاری از شاعران و نویسندگان دیگر که هر یک با تأثیرپذیری از تحولات اجتماعی - سیاسی عصر خود و کسب تجربیات فراوان از تضادها و تعارضات زندگی اطرافیان شان، با استفاده از درونمایه‌های حکمی، تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و ملی، جوامع انسانی بعد از خود را مورد خطاب قرار داده و راه و رسم بهتر زیستن را به آنها آموخته‌اند. آنها ارزشهایی چون نوع دوستی، احترام به افراد جامعه، پیروی از سنت‌ها، وطن دوستی و... را در جامعه ترویج

کرده‌اند. روح میهن‌پرستی و فخر و مباهات به تمدن گذشته که شاهنامه؛ این اثر سترگ زبان فارسی در روح و روان ایرانیان دمیده و تعالیم بلند اخلاقی و اجتماعی و انسان دوستی‌هایی که سعدی بر ذهن و فکر جوامع بعد از خود القاء کرده و تأثیر اندیشه‌های بلند آسمانی و عرفانی مولوی بر روح و روان انسان دنیاگرای امروزی و بسیاری از تعالیم و اندیشه‌های بلند شاعران و نویسندگان دیگر بر جوامع ایرانی و غیر ایرانی بر کسی پوشیده نیست. این بیت فردوسی که روح وطن‌پرستی و حفظ وطن را در جان ایرانیان می‌دمد و احساسات آنها بر می‌انگیزد، شاهد مثالی بر این ادعاست:

مبادا که ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۹۴)

و در ابیات زیر که ارزشهای مطلوب و آرمانی هر انسان آزاده چنین بیان می‌گردد:

خنک در جهان مرد پیمان منش که پاکی و شرم است پیرامنش
چو جانش تنش را نگهبان بود همه زندگانش آسان بود
بماند بدو رادی و راستی نکوبد در کژئی و کاستی

(همان، ج ۸، ص ۱۷۵۶)

عنصرالمعالی نیز در قابوس نامه تجربیات اجتماعی خود را برای فرزندش بازگو کرده است. آنچه وی بیان کرده، در حقیقت نظام روابط اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی زمان خود اوست و بسیاری از اندیشه‌های اجتماعی او حتی در جامعه‌ی امروزی نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «ای پسر! بدان و آگاه باش که به هر گناهی مردم را مستوجب عقوبت بدان و اگر کسی گناه کند از خویشان در دل عذر گناه او بخواه. و بر خیره عقوبت مکن تا بی گناه، سزای عقوبت نگردی و به هر چیزی خشمناک مشو، اگر کسی گناهی کند و بدان گناه مستوجب عقوبت گردد، تو به سزای آن گناه او را عقوبت کن تا طریق تعلم و آزر و رحمت فراموش نکرده باشی». (کیکاووس بن قابوس، ۱۳۶۸: ۱۰۹)

اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در عصر صائب

اوضاع اجتماعی و وضع حاکم در دوران یک شاعر ارتباط تنگاتنگی با شیوه و طرز تفکر شاعران دارد. صائب تبریزی، شاعر اندیشمندی است که خود را از محیطی که در آن زندگی می‌کرد، جدا نمی‌دانست. به طوری که اشعار صائب با زندگی اجتماعی و روزگار او ارتباط ناگسستنی دارد و تمام و یا قسمت‌های مهم اشعار او محصول محیط طبیعی و تمایلات اجتماعی روزگار وی می‌باشد.

«دوران عصر صفوی از حیث جریان‌ات اجتماعی عهد نامساعدی را پشت سر گذاشته است. این دوران از جهت این که قیام شاه اسماعیل و سرخ کلاهان، به یک دوران جدید از هروسپ شاهی (harvisp shahi) که در ایران آغاز شده بود پایان بخشید و با اعلام مذهب رسمی تشیع، ایرانیان را خواه ناخواه به جانب نوعی از وحدت که جنبه دینی داشت سوق داد. در مقابل، مایه‌ی گسترش و رواج مفاسد و بنیان‌گذاری پایه‌های انحطاط فکری و علمی و ادبی و اجتماعی، و شیوع خرافات و سبک مغزی‌ها در ایران گردید.» (صفا، ۱۳۷۲: ۶۰-۶۱)

بیدادگری‌ها و بی‌ثباتی‌های فراوانی در دوره‌ی صفوی گسترش یافت؛ «تازیانه زدن و کشتن دادخواهان، باز گذاشتن دست بیدادگران، کشتارهای بزرگ مردم، کور کردن، پوست کندن آدمیزاد، سوزاندن فرزندان آدم در آتش یا در قبای باروتی، افکندن انسان در قفس و سوزانیدن او، محبوس ساختن آدمی در خُم و فرو انداختن از بالای مناره‌ی مسجد، بریدن گوش و زبان و بینی، شراب‌خواری و اعتیاد به مواد افیونی و دیگر اعمال و کارهای وحشیانه در فضای حاکم بر آن دوران، جاری و عادی بود.» (همان: ۶۱)

بی‌توجهی شاهان صفوی به شاعران و گرایش آنها به اشعار مذهبی، شاعر نوازی پادشاهان و امرای هند، رواج زبان فارسی در دربار هند، حمایت پادشاهان هند از زبان فارسی، ایرانی بودن رجال سیاسی و علمی آن کشور، بستن مرزهای استانبول به روی شیعیان، جاذبه‌های هند، اتحاد بین دو کشور ایران و هند و وابستگی اقتصادی آنها به همدیگر، وسعت بازار تجار و فراخی نعمت در هند و وجود نزدیکان و خویشاوندان ایرانیان در هند، سبب شد تا در چنین زمانی (دوران صائب) ایرانیان، برای حفظ زبان و ادب و رهایی از شیوع خرافات و سبک مغزی‌های تحمّل‌ناپذیر، مهاجر هند شوند و به دامان ترکان عثمانی و گورکانیان هندی روی آورند. اگر چه «قیام متعصبانه شیعیان اثنی عشری دوره‌ای از پیروزی را پی

افکند، اما نتیجه‌ی این قیام، عده‌ای از مردم را گرفتار انواع خرافات باقی گذاشت که به زودی در دام بدعت‌گذاران عهد قاجاری در افتادند و بر آتش پراکندگی اندیشه‌ها دامن زدند.» (همان: ۶۲)

اختلافات و جنگ‌های ایران و عثمانی مهم‌ترین دغدغه‌ی حکومت صفویّه بود و اروپائیان این جنگ‌ها را تشدید می‌کردند تا از این طریق به مقاصد و اهداف خود برسند. به طوری که این گونه جنگها نه تنها وضعیّت حاکم بر آن دوران را اصلاح نمی‌کرد، بلکه حقوق فردی و اجتماعی و اقتصادی مردم را نیز نادیده می‌گرفت.

از نظر سیاسی، دوره‌ی صفویّه، فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است. به طوری که می‌توان گفت این دوره از بعضی جهات دارای جنبه‌ی مثبت و از بعضی جهات دارای جنبه‌ی منفی بوده است؛ از نظر جنبه‌ی مثبت، این دوره با کامیابیهای نظامی و سیاسی و با دلاوری‌های افرادی چون شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی و نادرشاه افشار همراه بود.

بازتاب قشربندی‌های اجتماعی در دیوان صائب

نظام قشربندی اجتماعی، افراد را بر حسب میزان برخورداری‌شان از کیفیت‌های مطلوب، رتبه‌بندی می‌کند و آنها را در طبقات متناسب با وضعیّت‌شان جای می‌دهد. این کیفیت‌های خوشایند را فرهنگ هر جامعه‌ای مشخص می‌سازد. در جوامع نوین، کیفیت‌های مطلوب عبارتند از: تحصیلات خوب، درآمد بالا، ثروت چشمگیر، و دارا بودن شغل آبرو مندانه. به هر حال در کنار این شاخص‌ها، متغیّرهای دیگری نیز وجود دارند که در قشربندی و شکل‌گیری این طبقات، مؤثرند. برخی از این متغیّرها عبارتند از: مذهب، ملیّت، جنسیّت، محل سکونت و زمینه‌ی خانوادگی.

جامعه‌ی عصر صفوی یک اجتماع ترکیبی متشکل از همه‌ی این عناصر و به شکل یک هرم بود که شاه در رأس آن هرم قرار داشت و در قاعده‌ی هرم هم مردم عادی شامل دهقانان مناطق روستایی، صنعتگران، دکان‌داران، تجّار کوچک شهرها و... بودند. بین رأس هرم یعنی شاه و قاعده‌ی آن، گروه‌های دیگری از جمله اشراف لشکری و کشوری و توده‌ای از مقامات روحانی با وظایف متفاوت در سطوح مختلف قرار داشتند.

جامعه‌ی عصر صفوی، یک جامعه‌ی فضیلت‌سالار بود که صاحب منصبان بر اساس ارزش و شایستگی‌شان و نه بر اساس نسب‌شان منصوب می‌شدند. به خاطر همین گرایش به

فضیلت سالاری بود که عناصر مختلف و متنوع از هر طبقه و گروه و نژاد مختلف می توانستند به مقامات و مناصب بالایی دست یابند.

وجود طبقات مختلف چون علما و مشایخ و دهقانان و اصناف بازاری و گروهها و بخشهای نیمه مذهبی و مذهبی و رابطه و اتحاد محکمی که میان آنان در دوره اول حکومت صفوی به وجود آمد، بیانگر سیاست حاکمان صفوی در ایجاد حکومت مناسب بود. با توجه به این توضیحات، عمده ترین نابسامانی های اجتماعی که در عصر صائب در دولت صفوی وجود داشته و صائب، چه با زبان پند و اندرز و چه با زبان تند آتشین بر آن موارد تاخته است، مواردی هستند که به تفصیل به آنها پرداخته می شود:

انتقاد از حاکمان قدرت

استبداد ستیزی و شوریدن بر خودکامگان تاریخ نظیر شاه و سلطان، امیر و خلیفه و کارگزاران از مضامین انتقادی شعر فارسی است. برخلاف گروهی از شاعران چاپلوس یا دست آموز و مداحان دربارها، تعدادی از گویندگان به واسطه ای استغنا طبع و آزادگی و عدالت خواهی و هم چنین به سبب اثرات ژرفی که تعلیمات اسلامی بر آنان داشته، از جمله اعتقاد به اصل حاکمیت خداوند و طاغوت ستیزی و توصیه هایی چون «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الدِّينِ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَأَنْتَصِرُون» (هود، ۱۱۳) (شما مومنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان در شما خواهد گرفت و در آن حال جز خدا، هیچ کس شما را یاری نخواهد کرد)، راضی نشده اند اندیشه و هنر خویش را در خدمت جباران و دستگاہهای قدرت آنان به کار گیرند و تن به دلت ستایشگران دهند تا جایی که به عنوان مثال، حکیم ناصر خسرو نظر خود را در این باره این گونه ابراز نموده است:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را «

(دیوان ناصر خسرو، ص ۱۴۳)

با مطالعه ای اجمالی آثار این دسته از شاعران، به این نتیجه می رسیم که هر کدام از آنان، بسته به شرایط سیاسی و اجتماعی زمان و موقعیت خود در برابر حکومت های وقتشان، با زبان و شیوه ای خاص، انزجار و نفرت خویش را از حکومت سلاطین جور و تأسفشان را از بردگی فکری و سیاسی مردم به دست مستکبران تاریخ نمایانده اند و در واقع با سلاح سخن

از رسالت همیشگی اسلام که نجات انسان از اسارت حکام جور است، دفاع کرده و هر یک به سهم خود در مسیر بیداری مردم، تأثیرگذار بوده اند.

سعدی در گلستان چنین می آورد:

«یکی از ملوک بی انصاف، پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است؟ گفت: تو

را خواب نیمروز، تا در آن یک نفس خلق را نیازاری.» (سعدی، ۱۳۷۵: ۱۱۷)

و یا عطار در مصیبت‌نامه‌اش از ظالمی حکایت می‌کند که برای توسعه‌ی کاخ خود از کوخ پیرزنی نمی‌گذرد و برای راحتی خود خانه‌ی گلی او را ویران می‌کند و سر انجام آه مظلوم اثر می‌گذارد و خداوند او را در کاخش فرو می‌برد و او را با همه‌ی آرزوهایش در دل خاک مدفون می‌نماید.

حق تعالی کرد آن شه را هلاک در سرای خود فرو بردش به خاک...

عدل کن در ملک چون فرزندگان تا نگردی سخره‌ی دیوانگان

(عطار، ۱۳۷۳: ۱۱۳-۱۱۴)

و یا سنایی در حدیقه/الحقیقه، پادشاهانی را که از دین و شریعت خارج شده‌اند، شیاطینی می‌داند که بر مسند قدرت تکیه زده‌اند:

وین سلاطین که نه از ره دین اند نه سلاطین که آن شیاطین‌اند

(سنایی، ۱۳۷۳: ۳۳۸)

شاعرانی چون فردوسی، نظامی، عبیدزاکانی، بهار، عشقی، نسیم شمال، دهخدا و... نیز از این نوع اشعار انتقادی بسیار دارند.

در این میان، صائب تبریزی، هر چند در زندگی خویش در دربار شاهان صفوی در رفاه و آسایش نسبی بوده و حتی لقب ملک الشعرائی را از شاه عباس دوم گرفته، و با سلاطین متعدد برخورد داشته‌است، اما هر گاه لازم دیده، چه با پند و اندرز و چه با زبان آتشین خود بسیار روشن و با شجاعتی کم‌نظیر از ستمگری‌های شاهان بر ضعفا و مستضعفان سخن گفته و خطاب به شاهنشاهان عصر خویش انتقادهایی داشته‌است. گاهی از ظلم شاهان و گاهی از خشم و انتقام‌گیری شاه و اطرافیانش از مردم ضعیف نالیده و گاهی هم به شاهان پند داده که نسبت به مردم و به خصوص طبقه‌ی ضعیف، نیکی کنند، زیرا شاهان هم به

مردم نیازمندند و از آنها خواسته که نگذارند کشور رو به بیگانگی آورد و تفرقه پایه‌های حکومتشان را سست کند.

ظلم شاهان

صائب از ستمگری شاهان بر ضعفا و مستضعفان در عصر خویش به ستوه آمده و خطاب به آنان سروده:

شاهی که بر رعیت خود می کند ستم مستی بود که می کند از ران خود کباب

(دیوان صائب، ص ۱۷۹)

او به شاهان هشدار می دهد که تنگ گیری دولت بر ملت نشان زوال حکومت است، همان طوری که سایه‌ی خورشید در وقت غروب کوتاه‌تر می شود:

سایه‌ی خورشید کمتر می شود وقت زوال تنگ گیری به اهل دولت دلیل رفتنت

(همان، ص ۱۸۶)

او هم چنین به شاه یادآور می شود که اسم اعظم بر روی خاتم نشان این است که به هیچ زیر دستی ظلم و ستم روا نداریم:

مبند آزار موری نقش در دل که اسم اعظم خاتم همین است

(همان، ص ۳۲۶)

او حتی اثر ظلم و ستمگری شاهان را در سایر جانداران دیده و از هم نوعان خواسته عنان خویش را در دربار شاه از دست ندهند:

ز داغ شاه نظر هاست هر شکاری را مده ز دست درین صیدگه عنان گستاخ

(همان، ص ۳۴۰)

ستمگری شاه که جهان را به ستمکده تبدیل نموده است، او را به شکوه در آورده و این چنین لب به سخن می گشاید:

شکایت از تو ستمگر کجا برم که جهان ز سایه‌ی سر زلف تو کافرستان است

(دیوان صائب، ص ۳۱۵)

صائب هم‌چنین در جاهایی، مکافات عمل را یادآور می‌شود و به شاه متذکر می‌گردد که: شوکت شاهی سبک سنگ است در میزان عشق / عشق می‌گیرد به خون کوهکن پرویز را

(همان، ص ۹۰)

خون فرهاد محال است که پامال شود / که به خون خواهی او بسته کمر هر رگ سنگ

(همان، ص ۷۰۴)

او به شاه ظالم هشدار می‌دهد که اشک سوختگان و خون بی‌گناهان و ناله‌ی دردمندان، برای شما اشک کباب و باده‌ی ناب و افسانه‌ی شب است:

گریه‌ی سوختگان اشک کباب است تو را / خون این بی‌گنهان باده‌ی ناب است تو را

ناله‌ای کز جگر سنگ برون آرد آه / از دل هم‌چو شب، افسانه‌ی خواب است تو را

(همان، ص ۱۰۷)

تذکر برای احسان و بخشندگی شاهان

صائب بر این باور است که تداوم در احسان و بخشندگی باعث پایداری و دوام حکومت است و این نکته را به شاه عصر خود متذکر می‌شود:

مکن در مدّ احسان کوتاهی تا منصبی داری / که باشد باد دستی لنگر آرام منصب را

(همان، ص ۸۹)

او از شاهان می‌خواهد حال و روز تیره‌روزان را دریابند و موانع سر راهشان را بردارند و به آنان کمک کنند تا این عمل آنان برایشان سرمایه‌ای با ارزش در جهان باقی شود:

تیره‌روزان جهان را به چراغی دریاب / تا پس از مرگ تو را شمع مزاری باشد

خس و خاری که ز بهر دگران برداری / در دل خاک تو را باغ و بهاری باشد

(همان، ص ۳۹۷)

صائب بار دیگر دست گیری و کمک به مردم را پشتوانه‌ی مملکت و کلید گشایش مشکلات می‌داند:

دولت ز دستگیری مردم به پا بود فانوس این چراغ ز دست دعا بود

هرغنچه وا نشد ز نسیمی در این چمن مفتاح قفل جود ز دست گدا بود

(همان، ص ۵۳۴)

او بخشنده‌ی از جانب شاه را تنها، ویژگی انسان‌های خاص نمی‌داند، بلکه به شاه سفارش می‌کند که هم‌چو باران بر همه بیارد و اجازه ندهد که سائلی از دربار ناراضی و نالان برگردد که ناله‌ی او هم‌چون نهنگی خون آشام است:

ز هر که بر تو و بر دولت تو می لرزد سمور و قاقم و سنجاب را دریغ مدار

دهان شکوه‌ی سائل نهنگ خونخوارست ازین نهنگ تو اسباب را دریغ مدار

(همان، ص ۶۴۳)

صائب، دستگیری درویشان و حمایت ضعیفان را از دیگر عوامل پایداری حکومت و دوام دولت می‌داند:

کسی که بر دل درویش می‌گذارد دست بنای دولت خود پایدار می‌سازد

(همان، ص ۵۱۶)

می‌کند سلطنت فانی خود را باقی پادشاهی که دلش مایل درویشان است

(همان، ص ۲۳۱)

حمایت ضعیفان مانع پریشانیست و گر نه رشته سزاوار قرب گوهر نیست

(همان، ص ۲۵۸)

او به شاه هشدار می دهد که آسایش و راحتی او در صورتی بر آورده می شود که خلق که خلق در آسایش باشند:

کام خود شیرین اگر خواهی به کام خلق باش تلخ باشد کام دائم مردم ناکام را

(دیوان صائب، ص ۸۶)

بی توجهی شاهان به آه و ناله‌ی مظلومان

صائب، گاهی بی توجهی شاه را نسبت به آه و ناله‌ی مظلومان دیده و زبان به انتقاد گشوده و شاه را نسبت به این موضوع با پند و اندرز آگاه ساخته است:

نالهی سینه‌ی مجروح اثرها دارد زخم چندان که به هم نامده محراب دعاست

(همان، ص ۲۲۷)

او نه تنها مکافات عمل پادشاه را در این دنیا خبر می دهد، بلکه به یوم الحساب هم اشاره می کند:

زنده در گور کند حشر مکافات تو را بر دل موری اگر از تو غباری باشد

(همان، ص ۳۹۷)

فردای قیامت رگ ابريست گهربار هر آه که از سینه‌ی افکار برآید

(همان، ص ۴۴۶)

و گاهی این آه و ناله را توفانی می داند برای شاهان غافل که در غفلت به سر می برند و فارغ از این که نزدیک به ساحل بودن هم برای انسان مکانی امن نمی تواند باشد:

به قرب ساحل از توفان آه ما مشو غافل که این باد مخالف هم سرچنباندنی دارد

(همان، ص ۵۲۸)

و دیگر بار این آه و ناله را هم چون نهنگ خونخواری می داند که در عین خونخواری دهن باز کرده و انتظار شکار می کشد :

دهان شیکوه‌ی سائل نهنگ خونخوار است ازین نهنگ، تو اسباب را دریغ مدار

(همان، ص ۶۴۳)

و گاهی هم یک دل غمگین را بی تأثیر نمی داند:

یک دل غمگین جهانی را مکدر می کند باغ را در بسته دارد غنچه دلگیر من

(دیوان صائب، ص ۷۸۶)

نیازمندی شاهان به مردم

صائب، شاهان را در عین ثروتمندی و قدرت، بی نیاز از مردم نمی بیند و این خود به اجتماعی بودن انسانها اشاره دارد، اما قدرت‌مندان کوردل این را نمی پذیرند: چشم بر دست فقیرست غنی را صائب سایه‌ی تشنه که از مردم درویش دعا می طلبد

(همان، ص ۴۴۲)

او گاهی هم به وابستگی شاه به مردم تأکید می کند که در گنجینه‌ی شاهی عقیق بی نیازی وجود ندارد:

عقیق بی نیازی نیست در گنجینه‌ی شاهان سکندر گرد عالم بهر یک دم آب می گردد

(همان، ص ۵۰۲)

هم چنین گاهی شاهان را نیازمند دعای مردم می داند و دعای این طبقه محروم و زحمتکش را حصار صیانت دولت پادشاه: دولت از دست دعا دارد حصار عاقبت خوابگاه شیر باشد در نیستان بیشتر

(همان، ص ۶۳۸)

اما از آن جایی که شاعر ما مسلمان است به اعتقادات دینی خود می اندیشد و سپس چنین دل انگیز و زیبا بیان می کند که مردم، نیازی به شاهان ساختگی ندارند؛ چون لوای حق همیشه آنان را در سایه‌ی خود جمع کرده است:

دل را به خسروان مجازی چه نسبت است دارد به دست لطف ید الله لوای دل

(همان، ص ۷۰۶)

نخوت شاه

صائب اعتقاد دارد که آنچه باعث افزایش نخوت و خودبینی در شاهان می‌شود، عرض ملک است:

از عرض ملک نخوت شاهان فزون شود در دور خط زیاده شود اقتدار حسن

(دیوان صائب، ص ۷۸۹)

او عمر تاج نخوت پادشاهی را هم چون حباب روی آب، کوتاه و لرزان می‌بیند که بازیچه تقدیر شده است:

بر کلاه خود حباب‌آسا چه می‌لرزی که شد تاج شاهان مهره‌ی بازیچه‌ی تقدیرها

(همان، ص ۹۵)

خشم شاهان

صائب به شاهان یادآور می‌شود که اگر جلوی خشم خود را نگیرند، خشم بی‌گناهان و آه مظلومان ستم‌دیده، حکومت آنان را از بین می‌برد:

سرایت می‌کند در بی‌گناهان خشم عیاران زمین را می‌درد شیری که خشم آلود می‌گردد

(همان، ص ۴۰۵)

عدم آسایش شاه

او در گنجینه‌ی شاهان، آسایش و راحتی نمی‌بیند و نشانی آن را در دل درویشان ستم‌کشیده می‌جوید:

دل آسوده ز گنجینه‌ی شاهان مطلب این گهر در صدف سینه‌ی درویشان است

(همان، ص ۲۴۹)

همنشینی با انسان‌های آگاه

شاهان را به همنشینی و مشورت با روشن ضمیران کارآگاه که آینه صفت‌اند و کیمیای دولت، سفارش می‌کند:

صحبت روشن ضمیران کیمیای دولتست روی او خورشید منظر می‌کند آینه را

(همان، ص ۸۶)

توجه شاه به ضعیفان

صائب در همه حال از شاه انتظار دارد که در مظلوم نوازی خود کم کاری نکند، چون به این باور رسیده که در سیلاب حوادث، کسانی که بیشتر و زودتر از دیگران آسیب می بینند، همین طبقه‌ی ضعیف و رنجور هستند:

ضعیفان، خار و خاشاکند سیلاب حوادث را که از شمع آتش اول در نهاد ریسمان گیرد

(دیوان صائب، ص ۵۲۳)

عدالت شاه

صائب به گفته‌ی سعدی اعتقاد دارد که سروده است:

« سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند »

او گردش ایام و دور روزگار را در محو ساختن نام شاهان عادل و رعیت پرور کوتاه می بیند: نام شاهان را نسازد محو دور روزگار خاصه آن شاهی که دور عدل را معمور کرد

(همان، ص ۵۳۸)

بی توجهی شاه به تفرقه و جدایی ملت

صائب، بی توجهی شاهان صفوی را که گوش شنوایی به ندای مردم، خاصه شاعران، نداشتند، یادآور می شود و این خود دلیل محکمی است بر نارضایتی صائب و دیگر شاعران هم عصر او از شاهان صفوی، که آنان را مجبور به ترک وطن و کوچ کردن به ولایت هند نمودند:

نه از شوخی در آتش ناله و فریاد می کردم ازین دولت جدا افتادگان را یاد می کردم

اگر می بود در دل رحم آن سلطان خوبان را چرا در دادخواهی این قدر، بیداد می کردم

(همان، ص ۷۱۷)

در زمان ما که بی مهری قیامت می کند دامن مادر به طفلان دامن محشر بود

(همان، ص ۳۴۶)

او در ادامه، بی توجهی شاهان را نسبت به متفرق شدن مردم از دربار و بیگانه شدن مردم و حکومت را یادآور می‌شود و آن را دشمن تراز اول شاهان و صاحبان قدرت می‌داند:

خسروان را دشمنی چون کشور بیگانه نیست از سرغفلت مبادا از خودی بیرون شوی

(دیوان صائب، ص ۸۶۹)

عاجز کشی شاه

صائب، در بیت زیر، عاجز کشی را در شأن شاهان نمی‌بیند و در آرزوی دیدن فرمانروای عادل است.

شیوه‌ی عاجز کشی از خسروان زینده نیست بی تکلف حیل‌ه‌ی پرویز نامردانه بود

(دیوان صائب، ص ۳۹۶)

انتقاد از ظالمان

یکی دیگر از طبقات جامعه، افراد زورگو و یا به زبان دیگر ظالمان همه‌ی دوران‌های تاریخ بوده‌اند؛ افرادی که به قتل و غارت پی در پی دست می‌زدند و موجب سلب آسایش و امنیت مردم و غارت اموال آنها می‌شدند.

ظلم و عداوت‌های بی حساب آنها و نابسامانی روزگار باعث شده بود که شاعران نسبت به آنان نیز ساکت ننشینند. این افراد ممکن بود از وابستگان به دربار و یا توانگران باشند و یا از دزدان و راهزنان. اما برای شاعر وظیفه‌شناس فرقی نمی‌کند، آنها را نسبت به اعمالشان آگاه می‌سازد و سعی در تربیت و اصلاح آنان دارد.

سعدی در گلستان آورده است: «ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح، صاحب‌دلی بر او گذر کرد و گفت:

زورت ار پیش می‌رود با ما با خداوند غیب دان نرود

زورمندی مکن به اهل زمین تا دعایی بر آسمان نرود

ظالم از این سخن برنجید و روی در هم کشید و بر او التفاتی نکرد. تا شبی آتش مطبخ در انبار هیزمش افتاد و سایر املاکش بسوخت و از بستر نرمش به خاکستر گرم نشاند. اتفاقاً

همان شخص بر او بگذشت و دیدش که با یاران همی گفت: ندانم این آتش از کجا در
سرای من افتاد؟ گفت: از دودِ دل درویشان.

حذرکن ز دود درونهای ریش که ریش درون عاقبت سرکند

به هم بر مکن تا توانی دلی که آهی، جهانی بهم بر کند»

(گلستان، ص ۸۳)

سیف فرغانی، از شاعران منتقد اجتماعی قرن هفتم نیز در دیوانش قصیده ای با عنوان
«بیداد ظالمان» دارد که ضمن انتقاد از طبقه‌ی مرفّه و حاکمان عصر خویش، ناپایداری
ایام ظلم و ستم را با تعبیرهای گوناگون هشدار می‌دهد:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

در مملکت چون غرش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد

ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد
(دیوان سیف فرغانی، ص ۹۳)

صائب نیز در غزلیات خویش سخن از ظلم ستمگران و مظلومیّت اقشار محروم جامعه دارد
و این خود، پیروی از احکام قرآن است که اهل ظلم را پیوسته افشاء و رسوا می‌سازد.

عاقبت نگری صائب در ظلم و ستمگری

صائب می‌گوید همان‌طور که کمند، گرفتار پیچ و تاب است، ظالم نیز همیشه گرفتار ظلم
خویش می‌باشد:

ظالم به ظلم خویش گرفتار می‌شود از پیچ و تاب نیست رهایی کمند را

(دیوان صائب، ص ۴۹)

زنبور با نیش زدن به استقبال مرگ خویش می رود، این سر نوشت شوم را صائب برای کسانی که بر بی گناهان ستم روا می دارند، دور نمی بیند:
 خرمن خود سوخت هر کس بی گناهان را گزید گردد آتش پیش آخر خانه‌ی زنبور را

(دیوان صائب، ص ۹۶)

ستم ظالمان بر مظلومان را ستم بر خود دانسته، چنان که شعله با سوختن و از بین بردن خاشاک، مرگ و نیستی خود را رقم می زند:
 برضعیفان ظلم کردن بر خود کردن است شعله هم بی بال و پرشد تاخس و خاشاک سوخت

(همان، ص ۲۰۱)

او با تمثیلی زیبا، بیان می کند که حتی با مردن انسان ستمگر، ستمگری او بر چیده نمی شود:
 ظالم به مرگ دست نمی دارد از ستم آخر پر عقاب پر تیر می شود

(همان، ص ۴۳۰)

صائب، خانه‌ی ظالم را همیشه در حال فروپاشی می بیند، او معتقد است که انسان ستمکار وقتی آلت جنگ نداشته باشد، به خاطر خوی ستمگری با خود به نبرد می پردازد:
 در غبار خط نهان گردید آن چشم سیاه خانه‌ی ظالم به اندک فرصتی ویران شود
 جنگ دارد ظالم از بی آلتی با خویشتن خون خود را می خورد گرگی که بی دندان شود

(همان، ص ۴۴۴)

عاقبت ظالم را به آتشدانی تشبیه کرده که سزای ظلم و ستم بر اسپند، باعث رفتن دود در چشم مجمر شده است:
 گرچه مجمر از ستمکاری زد آتش در سپند دود تلخش انتقام از دیده‌ی مجمر کشید

(همان، ص ۶۰۷)

در بیت دیگری به قاتلان خونریز و خونخوار هشدار می دهد که خون ناحق ریخته شده، پایمال نمی شود و قاتل ظالم به سزای عملش خواهد رسید:

خون فرهاد محال است که پامال شود که به خون خواهی او بسته کمر هر رگ سنگ

(دیوان صائب، ص ۷۰۴)

او در بیت دیگری با تشبیه دیگری نتیجه‌ی ظلم و ستم را چنین زیبا به تصویر می‌کشد:

خمارخون مظلومان که بی قدرانه می‌خوردی سر بی مهریت را آشنای دردسر کرده

(همان، ص ۸۴۴)

توجه صائب به عاقبت ناله‌ی مظلومان

صائب، ظالمان را به ترس از آه مظلومان فرا می‌خواند و ظلم آنان و ناله‌ی مظلوم را چنین زیبا تشبیه می‌کند:

ناله‌ی مظلوم در آهن سرایت می‌کند زین سبب در خانه‌ی زنجیر دائم شیون است

(همان، ص ۱۸۶)

صائب می‌گوید که ستمگران از آه مظلومان در امان نیستند، آن‌چنان که کمان پیش از نشانه، فغان می‌کند:

از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد بیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را

(همان، ص ۱۱۴)

او در جایی دیگر بیان می‌کند که تار و پود و ساختار ستمکاران، به خاطر آه مظلومان از هم می‌پاشد؛ همانند نسیمی که زلف پریشان را برهم می‌زند:

به آهی ریزد از هم تار و پود هستی ظالم نسیمی می‌زند بر یکدگر زلف پریشان را

(همان، ص ۱۴۲)

صائب، هم‌چنین از زبان مظلومان از ظالم شکایت می‌کند و او را به آه و شکوه اش که در آسمان پیچیده است، هشدار و آگاهی می‌دهد:

با تو ظالم در نمی‌گیرد فنون عجز ما ورنه گوش آسمان را آه ما پیچیده است

(همان، ص ۲۶۲)

امر و نهی صائب

صائب در کنار هشدار ظالمان نسبت به عاقبت ستمگری، آنان را به رحم و مهربانی دعوت می‌کند:

رحمی به شیشه‌خانه‌ی دل‌های خلق کن از می مکن دو آتسه آن رنگ آل را

(دیوان صائب، ص ۸۴)

او از ظالم می‌خواهد که دست خود را به خون مظلومان آلوده نکند، چون انتقام خون به ناحق ریخته شده‌ی او در روز یوم الحساب گرفته خواهد شد:

می‌چکد خون از دم شمشیر محشر انتقام پنجه از خون ضعیفان سرخ چون شاهین مکن

(همان، ص ۸۰۴)

در جای دیگر بیان می‌کند که تیغ مکافات در کمین ظالم نشسته است :

کمر مبند به آزار هیچ کس صائب که زخم تیغ مکافات بر کمر نخوری

(همان، ص ۸۸۲)

او، حتی خود را الگوی هم‌نوعانش معرفی می‌کند و آنان را دعوت به مهرورزی می‌کند:
هزار خانه چو زنبور کردمی پر شهید اگر گزیدن مردم شعار داشتمی

(همان، ص ۸۷۵)

میل به کشتن مظلومان در وجود ظالمان آن قدر فزونی یافته که با مردن ظالم هم، این غریزه در وجودشان زنده می‌ماند و آنان کشتن مظلومان را عین عدالت می‌پندارند و از این عمل غیر انسانی خود پشیمان هم نمی‌شوند:

ظالم به مرگ سیر نگردد ز خون خلق در خواب، کار تشنه لبان آب خوردنست

(همان، ص ۲۴۰)

جلوه‌ی عدل است در چشم ستمگر ظلم را آسمان از کرده‌های خود پشیمان کی شود

(همان، ص ۴۶۴)

انتقاد از محتسب

محتسب، مأموری است که کار او نظارت در اجرای احکام دین است. کسی که بر جان و مال مردم مسلط بود، گاهی خود را آن چنان آزاد می‌دانست که هر ظلم و ستمی را بر مردم روا می‌داشت و مردم را به بهانه‌های مختلف، سیاست و تنبیه می‌کرد. از قرن هفتم به بعد، شاعران متعددی از اعمال و کردار محتسب انتقاد نموده‌اند که از آن جمله می‌توان صائب را نام برد، که از مستی، عیب‌جویی و ظلم و ستم آنان انتقاد نموده است:

تا به کی عیب شرابی می‌کند این محتسب
اختلاط ما و این بی‌پیر برهم می‌خورد

(دیوان صائب، ص ۵۷۷)

او بار دیگر زبان به انتقاد محتسبان گشوده است و می‌گوید آنان از می و مستی گریزانند و من آنان را دعوت به می می‌کنم تا قدر و ارزش آن را بدانند:

بیا ای محتسب از وادی دردی کشان بگذر
ازین یک گل زمین دانسته‌ای باد خزان بگذر

نمی‌گفتم حریفی نیستی کاوش مکن با من
به چندین کشتی از دریای چشمم این زمان بگذر

(همان، ص ۶۲۸)

صائب بار دیگر موضع خود را نسبت به محتسب و زاهد اعلام می‌کند، او این بار نه تنها از آنان دوری نموده، بلکه اعلام جنگ پیوسته را داده است:

با محتسب بجنگیم از زاهدان به تنگیم
با شیشه‌ایم یکدل، یکرنگ با شرابیم

(همان، ص ۷۵۳)

نتیجه‌گیری

غزلیات صائب در میان آثار ادبی به لحاظ پرداختن به مسایل اخلاقی، اجتماعی و انتقادی جایگاه ممتاز و ویژه‌ای دارد. در اشعار او می‌توان مضامین و مسایل اجتماعی گوناگونی هم‌چون سیاست و حکومت، کارکرد اجتماعی، طبقات و نقش‌های اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی را که عناصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ هستند، استخراج کرد. هر کس اشعار او را بخواند، با مردم و فرهنگ عامه‌ی روزگار او آشنا می‌شود. زیرا او شاعری مردمی بوده است.

در اشعار او اصطلاحات عامیانه‌ی زیادی می‌یابیم که نشانی از ارتباط تنگاتنگ او با مردم (با وجود زندگی نسبتاً خوبی که در جوار شاهان داشته است) دارد. او را نباید به بهانه‌ی بکارگیری چنین لغات و تعبیر عامیانه و همچنین احساس خطر برای شعر مورد انتقاد قرار داد، زیرا او شاعر روزگار خویش است، همان روزگاری که شعر از دواوین سرازیر گشت و روی به کافه‌ها و قهوه‌خانه‌ها نهاد. این کار او را باید به حساب قدرت و مهارت والای او در سرودن دانست، نه بهانه‌ای برای خالی نمودن کینه از دل. شعر او سرشار از پند و اندرز دینی و اجتماعی و انسان دوستانه است، او سعی دارد با این کار به شعرهای خود صفا و صمیمیت ببخشد و در عین حال، به حاکمان روزگارش بسیاری از رازهای موفقیت در حکومت را گوشزد نماید. در جای جای اشعار او ردپای تأثیرپذیری از اجتماع و موقعیتهای گوناگون اجتماعی دیده می‌شود. صائب تبریزی را می‌توانیم نمونه‌ی یک شاعر متعهد در برابر جامعه بدانیم.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- تبریزی، صائب، (۱۳۶۱)، *دیوان اشعار*، با مقدمه‌ی محمدعباسی، تهران، نشر طلوع.
- ۳- حکیمی، محمدرضا، (۱۳۷۳)، *تفسیر آفتاب*، تهران، دفتر فرهنگ اسلامی.
- ۴- دشتی، علی، (۱۳۶۴)، *نگاهی به صائب*، تهران، اساطیر.
- ۵- راوندی، مرتضی، (۱۳۵۷)، *تاریخ اجتماعی ایران*، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، *نقد ادبی*، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر.
- ۷- سجادی، سیدعلی محمد، (۱۳۷۲)، *صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی*، تهران، دانشگاه پیام نور.
- ۸- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۵۹)، *بوستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.
- ۹- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۷۵)، *گلستان*، با شرح محمد خزائلی، تهران، جاویدان.
- ۱۰- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، (۱۳۷۳)، *حدیقه الحقیقه*، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، سپهر.

- ۱۱- سیف فرغانی، سیف الدین، (۱۳۴۱)، *دیوان اشعار، تهران، دانشگاه تهران.*
- ۱۲- عطار، فریدالدین، (۱۳۷۴)، *مصیبت نامه، به تصحیح دکتر نورانی، تهران، زوار.*
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۸)، *شاهنامه، براساس نسخه‌ی چاپ مسکو، چاپ اول، تهران، ققنوس.*
- ۱۴- قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۶۵)، *دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.*
- ۱۵- کیکاووس بن قابوس، عنصرالمعالی، (۱۳۶۸)، *قابوس نامه، به تصحیح سعید نفیسی، چاپ هفتم، تهران، بی‌جا.*

